



نشریات انقلاب اسلامی



ص ۳۳۰ عابدی آر

# چهل حکمت نبوی

با شرح حضرت آیت الله خامنه‌ای (مد ظله)





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



انتشارات انقلاب اسلامی



### چهل حکمت نبوی ﷺ

با شرح حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای ﷺ در ابتدای جلسات درس خارج فقه

به کوشش: علیرضا مختارپور قهرودی

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

وابسته به دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای ﷺ

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۴

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۰۳-۸۸-۵

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان فلسطین جنوبی، خیابان شهید صالحی، شماره‌ی ۲۶

مرکز پخش: ۰۲۱۶۶۴۰۵۱۰۰

فروشگاه قم: ۰۲۵۳۷۷۰۲۸۵۲ فروشگاه مشهد: ۰۵۱۳۲۲۸۱۲۲۵-۷

تارنما: [www.KhameneiBook.ir](http://www.KhameneiBook.ir)

پست الکترونیکی: [Info@KhameneiBook.ir](mailto:Info@KhameneiBook.ir)

سامانه‌ی پیام کوتاه: ۱۲۰ ۲۰ ۱۰۰۰



ویرایش این کتاب بر اساس قواعد ویراستاری

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای ﷺ انجام شده است.



سرشناسه: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -

عنوان و نام پدیدآور: چهل حکمت نبوی ﷺ / با شرح حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای ﷺ

در ابتدای جلسات درس خارج فقه

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۴

شابک کتاب: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۰۳-۸۸-۵

موضوع: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - دیدگاه درباره‌ی احادیث.

موضوع: خامنه‌ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - سخنرانی‌ها.

شناسه‌ی افزوده: مختارپور قهرودی، علیرضا، ۱۳۴۳ -

رده‌بندی کنگره: BP ۳۸/۰۴۲۳

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۱۵

شماره‌ی کتاب شناسی ملی: ۳۴۸۵۸۷۸

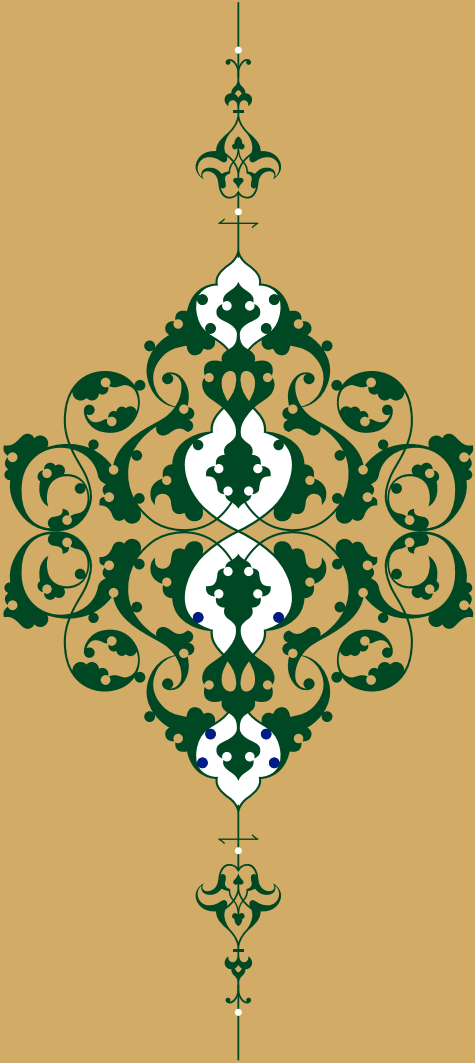


صلى الله عليه وآله

# چهل حکمت نبوی

بشرح حضرت آیت الله العظمیٰ خامنه‌ای (عجل الله فرجه)





# مُقدّمه

در متون معتبر دینی، هدف از بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ تکمیل مکارم اخلاقی عنوان شده و جامعه‌ی مطلوب از نظر مکتب اسلام، جامعه‌ای است که تمامی افراد آن دارای صفات اخلاقی نیکو باشند و از صفات ناپسند اخلاقی پرهیز کنند.

در چنین جامعه‌ای حدّ اقل در بخش عمده‌ای از افراد خبری از صفاتی چون حسد و کینه‌ورزی و حرص و بخل و... نخواهد بود. این نوع خصلت‌های ناپسند در هر جامعه‌ای به نحو گسترده وجود داشته باشد حتّی اگر از نظر پیشرفتهای علمی و مادّی به سطح بالایی هم رسیده باشد، آن جامعه دچار آشفتگی و پریشانی‌های گوناگون خواهد شد.

حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای علیه السلام که همواره بر اهمّیت سبک زندگی ایرانی-اسلامی و لزوم آراستگی جامعه به اخلاق حسنه تأکید داشته‌اند، در یکی از بیانات خود در اهمّیت فراگیری اخلاق و نیز منبع کسب فضایل اخلاقی فرموده‌اند:

«امروز ما محتاج نصیحتیم؛ برای رشد اخلاق در جامعه، برای گسترش خلقیات خوب، برای اعتلای روحیه‌ی همدلی و برادری و صفا و اخوتی که در جامعه‌ی دینی

مطلوب است، احتیاج داریم به نصیحت. اینها را از چه کسی یاد بگیریم؟ پایه‌های اخلاق در کلمات ائمه علیهم‌السلام است، در رفتار ائمه علیهم‌السلام است. ما اخلاق را در جامعه رشد بدهیم؛ مردم را به خیرخواهی، به امید، به تعاون، به اخوت، به صبر، به حلم، به شکر، به احسان، به ایثار، به گذشت دعوت کنیم. از اخلاق بد، از تنگ‌نظری، از ناامیدی، از بدبینی، از بدخواهی برای این و آن، از حسد، از بخل و از بقیه‌ی سیئات اخلاقی مردم را پرهیز بدهیم.<sup>۱</sup> رهبر معظم انقلاب اسلامی در عمل به این توصیه، از سالها پیش و مخصوصاً از آغاز دروس خارج فقه برای طلاب معارف دینی در ابتدای هر جلسه، حدیثی از یکی از منابع معتبر روایی را خوانده و شرح مختصری نیز برای استفاده‌ی بیشتر مخاطبان بیان میکرده‌اند. تاکنون پنج مجموعه از این احادیث در مجموعه‌ی کتب انتشارات انقلاب اسلامی منتشر شده<sup>۲</sup> و مجلدات بعدی آن نیز در دست تنظیم و انتشار است.

به مناسبت یک‌هزاروپانصدمین سال ولادت رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و برای استفاده‌ی هر چه بهتر و بیشتر مردم عزیز ایران بویژه نسل جوان که بتدریج آماده‌ی حضور و ایفای نقش تاریخی و مهم خود در گام دوم انقلاب اسلامی میشود از این مجموعه‌ی

۱. در دیدار جمعی از شاعران و ذاکرین اهل بیت (ع) ۳/۳/۱۳۹۰

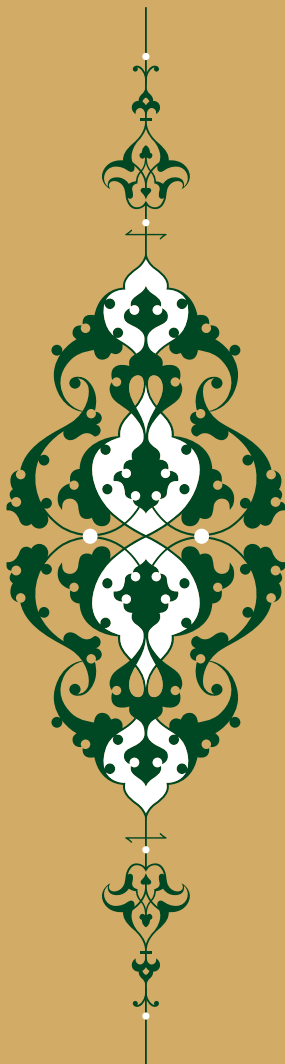
۲. گزیده‌ی احادیث النوادر، گزیده‌ی احادیث مکارم الاخلاق، گزیده‌ی احادیث امالی

الصدوق، گزیده‌ی احادیث بحارالانوار، گزیده‌ی احادیث الخصال

ارزشمند، انتشارات انقلاب اسلامی کتاب حاضر مشتمل بر چهل حدیث نبوی ﷺ منتخب از پنج جلد احادیث منتشرشده را به مخاطبان و دوستداران و پیروان معارف و اخلاق اسلامی تقدیم میکند.

لازم به ذکر است تاریخ درج شده در انتهای هر حدیث نشان‌دهنده‌ی روز بیان حدیث در درس خارج فقه معظّم‌له می‌باشد. امید است این کتاب مورد توجه و مطالعه‌ی نسل کتاب‌خوان و جوایای اخلاق کشور قرار گیرد و گام کوچکی در مسیر تقویت ایمان و آگاهی یا دین و دانش مردم فهیم کشورمان باشد؛ ان شاء الله.

**انتشارات انقلاب اسلامی**



# فهرست

- ۱۳ ..... آسودگان روز قیامت
- ۱۶ ..... سایه‌ی عرش الهی
- ۱۹ ..... پنج‌پند مختصر
- ۲۲ ..... نصیحت‌های نیکو
- ۲۹ ..... ارمغان‌های الهی: صبر، رضا، پارسایی
- ۳۲ ..... ارمغان‌های الهی: یقین و توکل
- ۳۵ ..... عیبجوی خود میباش
- ۳۸ ..... آزمون‌های سلامتی و آسایش
- ۴۱ ..... عالم عامل به علم، عالم بی‌فعل و کار
- ۴۶ ..... در سایه‌سار امن الهی
- ۵۰ ..... دیدگان بابرکت
- ۵۲ ..... تکمیل‌گر ایمان
- ۵۵ ..... تأکید بر سه پرهیز
- ۵۸ ..... نیکوکردارهای سه‌گانه
- ۶۱ ..... سه شرط استواری عمل
- ۶۴ ..... سه خصلت از مکارم
- ۶۷ ..... سه شرط آشنایی
- ۷۰ ..... از حقایق ایمان
- ۷۶ ..... چهار راه پیوستن به نور الهی

- چشم و گوش، و حق و باطل ..... ۷۹
- آنچه خوبان همه دارند ..... ۸۱
- شش عمل تا بهشت تضمینی ..... ۸۴
- حق‌گویی و حق‌جویی ..... ۸۸
- ابتدا هدایت کن ..... ۹۲
- دنیای اردوگاهی ..... ۹۵
- آراستگی به هشت خصلت ..... ۱۰۵
- صبر کن تا بهشت را یابی ..... ۱۰۹
- آثار مرگ‌اندیشی ..... ۱۱۴
- نقد اوقات را محاسبه کن ..... ۱۱۹
- در جوانی پاک بودن شیوه‌ی پیغمبری است ..... ۱۲۳
- چهار بخش روز و شب ..... ۱۲۷
- سه کار عاقلانه ..... ۱۳۲
- بشناس زمانت را؛ دریاب تو نقشت را ..... ۱۳۶
- چهار کار بهترین بندگان ..... ۱۴۱
- به حُسن و خُلُق توان کرد صید اهل نظر ..... ۱۴۵
- چهار فرد برگزیده‌تر ..... ۱۴۸
- برترین عادلان، زیرکان، بهره‌مندان ..... ۱۵۱
- غافل‌ترین‌ها، عالم‌ترین‌ها، شجاع‌ترین‌ها؟ ..... ۱۵۵
- معیار ارزش انسان ..... ۱۵۹
- اشراف و برگزیدگان حقیقی ..... ۱۶۳

اگر مردم آن زیبایی ما و درخشندگی های کلمات اهل بیت علیهم السلام را  
ببینند، به خودی خود دلها را متوجه آنها میکنند و مجذوب آنها میشوند.

سید محمد





## آسودگان روز قیامت

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِي اللَّهُ ﷻ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ﷻ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ ﷻ خَالِيًا فَفَاصَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لِأَجُوبَكَ فِي اللَّهِ ﷻ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نَيْتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هفت نفر در سایه‌ی عرش خدای ﷻ می‌باشند، روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نباشد: امام عادل؛ و جوانی پرورده در عبادت خدای ﷻ؛ و مردی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپش هم آن را نهمان دارد؛ و مردی که در خلوت یاد خدای ﷻ کند و از ترس خدا چشمانش گریان شود؛ و مردی که وقتی که به برادر مؤمنش برمیخورد، و به او بگوید بر راستی من تو را در راه خدای ﷻ دوست دارم؛ و مردی که وقتی از مسجد

بیرون می‌آید، در دل دارد که بدان بازگردد؛ و کسی که اگر زنی زیبا او را به خود بخواند، پاسخ دهد که من از خدا که پروردگار جهانیان است میترسم و او را اجابت نکند.

بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۳

[رسول خدا ﷺ فرمود: «سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ﷻ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ﷻ»؛ [هفت نفر در سایه‌ی عرش خدای ﷻ میباشند، روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نباشد: امام عادل؛ و جوانی که پرورده در عبادت خدای ﷻ است؛] مثل بعضی از جوانهای امروز ما که واقعاً همین جور هستند. «وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِبَيْمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ»؛ [و مردی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپش هم آن را نهد]. این یک تعبیر و کنایه‌ای است از اخفاء در اداء صدقه. «وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ ﷻ خَالِيًا فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ [و مردی که در خلوت یاد خدای ﷻ کند و از ترس خدا چشمانش گریان شود]. «خَالِيًا» به معنای این است که در خلوت و تنهایی باشد، نه جلوی مردم که مثلاً شائبه‌ی بعضی چیزهای دیگر وجود داشته باشد. «وَرَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لِأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ ﷻ»؛ [و مردی که برادر مؤمنش را برای خدا دوست میدارد و این را هم به او میگوید. «وَرَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نَيْتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ»؛ [و مردی که وقتی از مسجد بیرون می‌آید، در دل دارد که بدان بازگردد؛] معنایش این است که دائماً انسان در حال ارتباط با مسجد باقی بماند؛ نه

اینکه مثلاً در سال یا عمر [فقط] یک بار پایش به مسجد میرسد و بعد هم خداحافظ شما! بعضی‌ها فقط مسجد را در ختم و مانند آن میروند، [ولی] برای نماز و از این قبیل چیزها، ابداً. بعضی‌ها هم هستند که اگر خودشان پیش‌نماز یک مسجدی شدند، خوب بالاخره به برکت مردم، یک نماز جماعتی هم میخوانند، اما اگر پیش‌نماز جایی نبودند، دیگر از نماز جماعت خبری نیست. [انسان باید] این جوری نباشد و با مسجد ارتباط داشته باشد؛ مسجد واقعاً چیز خیلی خوبی است. «وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَىٰ نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ [و کسی که اگر] زن زیبایی او را به خود بخواند، [پاسخ دهد که من از خدای جهانیان میترسم]. این واقعاً هم هنر بزرگی است. این روایت، روایت بسیار خوبی است.<sup>۱</sup>



### ❁ سایه‌ی عرش الهی

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ثَلَاثٌ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: رَجُلٌ أُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ وَ رَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَ لَمْ يُؤَخِّرْ رَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لَهِ رِضَى وَ رَجُلٌ لَمْ يَعِْبْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفِي ذَلِكَ الْعَيْبَ عَن نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: سه خصلت است که هر که همه را یا یکی را دارد، روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نباشد، در سایه‌ی عرش خدا می‌باشد: کسی که به مردم دهد آنچه را خودش از آنها می‌طلبد؛ و کسی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که آن پسند خدا است؛ و کسی که عیبی از برادر مسلمانش نگیرد تا وقتی که آن را از خودش برگیرد؛ زیرا هیچ عیبی از خود برنگیرد جز

اینکه عیب دیگرش پدید گردد؛ مرد را همین بس که به جای دیگران به خود پردازد.

بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۹

[پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:] «ثَلَاثٌ خِصَالٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»؛ [سه خصلت است که هر کس همه را یا یکی را دارد، روزی که جز سایه‌ی خداوند سایه‌ای نباشد، در سایه‌ی عرش الهی خواهد بود:]

«رَجُلٌ أَعْطَى النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ»؛ [اول:] آن چیزی را که خود او از دیگران توقع دارد، به دیگران بدهد؛ یک طرفه با مردم حساب نکند. انسان چیزهایی را از دیگران متوقع است که نسبت به او انجام بدهند اما گاهی خود انسان آن چیزها را برای دیگران انجام نمیدهد. اگر میخواهید مردم نسبت به شما خوش بین باشند، اگر میخواهید حرمت شما را حفظ کنند، اگر میخواهید حقوق شما را حفظ کنند، پس شما هم بایستی اینها را نسبت به دیگران مراعات کنید. این امر بسیار مهمی در معاشرتهاست.

«وَرَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخِّرْ رَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى»؛ این کنایه‌ی از انجام یک کار است؛ یعنی هیچ کاری انجام ندهد، [مگر اینکه] بداند خدا راضی است؛ یعنی خدا ناراضی نیست. یک وقت امر مباحی است و خدای متعالی راضی است که انسان امر مباح را انجام بدهد، یعنی لازم نیست که حتماً ترجیحی در کارها پیدا کند، لکن [لازم است] بداند که مرجوحیتی و نارضایی‌ای از خدا در آن کار نیست. این هم خصلت دوم.

«وَرَجُلٌ لَمْ يَعِبْ أَحَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفِي ذَلِكَ الْعَيْبَ عَنْ نَفْسِهِ»؛ و سوّم، عیب نکند کسی را به چیزی تا وقتی که آن عیب را از خودش دور کند. آن وقت حضرت اینجا دنباله‌ی مطلب را این‌جور می‌فرماید: «فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْباً إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ»؛ یعنی می‌خواهند بفرمایند که این مقدمه و وسیله‌ای است برای اینکه انسان هیچ وقت عیب دیگری را نگوید. عیب نه به معنای نهی از منکر که واجب است یا نصیحت محرمانه که مقتضای برادری است؛ نه، یعنی عیب‌جویی کردن و بدگویی کردن از کسی. [می‌فرمایند:] انسان از نفس خود عیبی را دور نمی‌کند مگر اینکه یک عیب دیگری برای او ظاهر می‌شود؛ یعنی اگر شما به عیوب خودتان پردازید، دیگر فرصت پیدا نمی‌کنید که به عیوب دیگران پردازید؛ یک عیب را که از خودتان دور کردید، متوجه یک عیب دیگر می‌شوید و انسان همین‌طور مشغول است و دیگر به دیگران نمی‌پردازد. «وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ»؛ [کافی است] که انسان به خود مشغول باشد تا دیگر به مردم نپردازد.<sup>۱</sup>



### ❁ پنج پند مختصر

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:  
جَاءَ أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا  
رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي وَ أَقِلِّ لِعَلِّي أَنْ أَحْفَظَ قَالَ: أَوْصِيكَ  
بِخَمْسٍ: بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى وَ  
إِيَّاكَ وَ الظَّمْعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ وَ صَلَّى صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ وَ  
إِيَّاكَ وَ مَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ وَ أَحَبَّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ.

از امام رضا عليه السلام نقل شده که ایشان از اجدادشان عليه السلام نقل میکنند که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: خالد بن زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کوتاه بیان بفرمایید شاید به یادم بماند. فرمود: تو را به پنج چیز سفارش میکنم؛ به نومیادی از آنچه مردم دارند که این بی نیازی است؛ و پرهیز از طمع که آن فقری است روبه رو؛ و طوری نماز بگزار که گویا با نماز بدرود میکنی؛ و پرهیز از آنچه باید از آن پوزش بخواهی؛ و بخواه برای برادرت آنچه برای خود میخواهی.

بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۷

[امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «جَاءَ أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي وَ أَقْلِلْ لَعَلِّي أَنْ أَحْفَظَ»؛ خالد بن زید نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کوتاه بیان کن؛ [یعنی کوتاه صحبت کن تا بتوانم حفظ کنم.

«قَالَ: أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ: بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغَنَى»؛ اول: [حضرت فرمود: ناامیدی از آنچه در دست مردم است. چون غنا و بی‌نیازی به داشتن نیست. ای بسا کسانی که بسیار هم دارند اما نفس آنها حالت استغناء و بی‌نیازی ندارد. انسان با «يَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» غنا پیدا میکند، کم‌اینکه با توکل به خدا هم انسان مثلاً غنا پیدا میکند، با مناعت نفس هم انسان غنا پیدا میکند. غرض، غنا یک حالت بسیار ارزشمندی است که انسان احساس کند که بی‌نیاز از مردم است. البته احساس بی‌نیازی از خدا، احساس خیلی بدی است، همان است که [میفرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٍ﴾ ❖ «أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى﴾؛ حالت استغناء که پیدا کرد، دنبالش طغیان است؛ لکن [اینکه] انسان احساس کند احتیاجی به مردم ندارد، این غنا است.

«وَأَيَّاكَ وَالطَّمَعِ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ»؛ و نقطه‌ی مقابلش هم این است که برحذر باش از طمع؛ فقر نقد همین است که انسان طمع داشته باشد؛ آن حالت احساس وابستگی به این و آن. حالت

---

۱. سوره‌ی علق، آیات ۶ و ۷؛ «حَقًّا كَمَا أَنَّ الْإِنْسَانَ سَرَكَشِيٌّ»؛ همین که خود را بی‌نیاز پندارد.»

فقر این است که انسان احساس کند به این وابسته است، به آن وابسته است؛ این فقر است که طمع، آن را به وجود می‌آورد.

«وَصَلِّ صَلَاةَ مُوَدَّعٍ»؛ این هم یک توصیه‌ی حضرت که بنده بارها این حدیث را می‌خواستم بخوانم، به خاطر این یک کلمه‌اش نخواندم؛ چون دیدم ما خودمان به این یک کلمه عامل نیستیم. هر وقت نماز می‌خوانی، نماز کسی را بخوان که دارد با نماز وداع میکند و دیگر آخرین نماز عمرش است؛ ببینید [آن موقع] چه جور انسان نماز می‌خواند! متأسفانه ماها این را رعایت نمی‌کنیم.

«وَإِيَّاكَ وَ مَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ»؛ و برحذر باش از چیزی که باید از آن عذرخواهی کنی؛ این هم یک اصل که خیلی چیز واقعاً مهمی هم هست. هر کاری می‌کنید مواظب باشید آن کاری که انسان باید از آن عذرخواهی کند، انجام ندهید. «وَ أَحَبُّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِتَنْفُسِكَ»؛ این هم پنجمی [که آنچه برای خودت دوست داری، برای برادر خود هم دوست بدار].<sup>۱</sup>



## ❁ نصیحت‌های نیکو

وَبِهَذَا الْإِسْتِادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُوصِي أُمَّتِي بِخَمْسٍ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالْهَجْرَةِ وَالْجِهَادِ وَالْجَمَاعَةِ وَ مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَهُ جَثْوَةٌ مِنْ جُثَى جَهَنَّمَ.

رسول خدا ﷺ فرمود: امت خود را به پنج چیز وصیت میکنم: سخن حق را گوش دهند، از خدا اطاعت کنند، از کفر به اسلام هجرت نمایند، جهاد داشته باشند، و با جماعت حرکت کنند؛ هر کس مردم را به جاهلیت دعوت کند در یکی از گودالهای جهنم قرار میگیرد.

بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۳

این روایت را هم بخوانم، بعد دو سه جمله‌ای را در دنبال این روایات عرض بکنم. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُوصِي أُمَّتِي بِخَمْسٍ؛ [رسول خدا ﷺ فرمود:] امتم را به پنج چیز وصیت میکنم: «بِالسَّمْعِ»؛ [اول] شنیدن. «سمع و طاعة» را معمولاً با هم می‌آورند؛ اینجا از هم جدا شده است. پیدا است که «سمع و طاعة» در اینجا به یک معنا به کار نیامده است؛ اگر در جاهای

دیگر هم «بِالسَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ» - یعنی شنیدم و قبول کردم - می آید، اینجا سماع غیر از طاعه است. «سمع» یعنی توجه کردن، شنیدن، استماع، مبالات. اولی این است؛ جامعه‌ی علمی - مذهبی شیعه اولین چیزی که لازم دارد مبالات است؛ باید نسبت به مسائل جهان پیرامون خودش مبالات داشته باشد؛ شاید [منظور از] سماع اشاره‌ی به این است. رها کردن، هر چه شد شد، به ما چه، ما که نمیتوانیم، به ما چه ربطی دارد، اینها نمیشود؛ بنای این اساس مبارک<sup>۱</sup> به خاطر این شد که آن مرد الهی<sup>۲</sup> با دیگران این فرق اساسی را داشت که هرگز نگفت: «به من چه!»؛ خب خیلی‌های دیگر هم آنچه در جامعه اتفاق می افتاد میدیدند - البته بعضی‌ها هم نمیدیدند؛ نمیفهمیدند، ملتفت نبودند، اما خیلی‌ها هم ملتفت بودند - میگفتند: «حالا به ما چه؟ ما داریم کار خودمان را میکنیم.» این بزرگوار نگفت: «به ما چه!»؛ لذا شد امام خلاق، شد امام امت. امامت، حقّ او بود و این اساس مبارک به وجود آمد. این اول کار است.

«وَ الطَّاعَةِ»؛ بعد، اطاعت؛ اطاعت از چه کسی؟ از «من لهُ الطَّاعَةُ، مَنْ حَقَّهُ الطَّاعَةُ»؛ هر کسی در هر میدانی [هست،] از آن که باید اطاعت کرد، باید اطاعت کند؛ هر کسی و در هر مقامی میخواهد باشد. سرپیچی و نافرمانی و برای خودشان گفته‌اند و به ما ربطی ندارد و این حرفها نیست. امت اسلام آن وقتی به وصیّت

۱. پیروزی انقلاب اسلامی

۲. امام خمینی رحمته الله علیه

پیغمبر عمل کرده است که آنجایی که شرعاً اطاعت بر گردن او گذاشته شده است، اطاعت کند. در مقابل اطاعت، عصیان است که در آیه‌ی شریفه‌ی هشداردهنده‌ای که بارها به مناسبت‌های مختلف بنده عرض کرده‌ام [میفرماید: ﴿وَعَصَيْتُمْ﴾<sup>۱</sup>]. یکی از چیزهایی که در جنگ احد موجب شکست شد، قضیه‌ی عصیان بود؛ یعنی اطاعت نکردن. یک کلمه‌ی پیغمبر را اطاعت نکردند، یک فاجعه به وجود آمد. در دوران جمهوری اسلامی هر جا عدم اطاعت مشاهده شد، فاجعه به وجود آمد؛ هر جا اطاعت بود، کار به رشد و صلاح انجامید، به خیر انجامید.

«وَ الْهَجْرَةَ»؛ یکی هم هجرت. البته این هجرت هم مرحلی دارد. یک روز که نبی اکرم فرمودند «هجرت»، شاید مراد تشکیل مدنیت اسلامی بود، که لازم بود مردم از حالت زندگی رهایی که آن روز اعراب در جزیره‌العرب داشتند خارج بشوند و یک مدنیت به وجود بیاورند. تا وقتی که مردم تابع یک مدنیتی و تجمعی و به اصطلاح اجتماع شهری‌ای نشوند، نمیشود بر روی آنها داروهای الهی و اسلامی را اجرا کرد و نمیشود آنها را به جایی رساند. یک مرحله‌اش هجرت به «دارالهجره» بود، بعد هجرت به شهرها بود که پیغمبر اکرم به عشایر و قبایل چادرنشین از جاهای مختلف میفرمود که باید هجرت کنید؛ حتی اگر هجرت نمی‌کردند ولو در جهاد هم شرکت می‌کردند، حقی از غنیمت به آنها داده نمیشد؛ که در روایات ما هست، جزو مباحثی است که در کتاب جهاد به آنها

۱. سوره‌ی آل عمران، بخشی از آیه‌ی ۱۵۲

میرسیم ان شاء الله و بحث خواهیم کرد. و بعد هم هجرت در مراحل مختلف؛ هجرت به آنجایی که باید هجرت کرد؛ یعنی نچسبیدن به یک مکان. شاید امروز مصداق این هجرت برای طلاب علوم دینیّه و فضلالی محترم که در حوزه‌ها متمکن و مستقرند، این باشد که برای تبلیغ به اکناف بلاد اسلامی هجرت کنند. چرا [وقتی] عده‌ای هستند که میتوانند در یک شهری مستقر بشوند و یک شهر را هدایت کنند، در خلال هزارها نفر مثل خودشان یا صدها نفر مثل خودشان در قم مانده‌اند و اثری هم بر اینها مترتب نیست؟ حدّا کثر این است که یک درسی بگویند، که [آن هم] اگر اینها نگفتند، آن بیست سی نفری که درس اینها می‌آیند، میروند درس [یک نفر] دیگری و همان درس را از او خواهند شنید؛ شاید یکی از مصداقیق هجرت این است. الان در کشور ما شهرهایی هست - فضلاً از روستاهایی - که اینها محتاج عالم دینی هستند و علمای دینی باید آنجا بروند، البتّه بدون پیش شرط؛ این را هم ما عرض بکنیم؛ چون بعضی‌ها به ما میگویند: «آقا! باید فلان امکانات، فلان تسهیلات و مانند اینها فراهم باشد تا ما برویم.» نمیگوییم که احتیاج به امور مادی و شرایط زندگی نیست؛ البتّه که احتیاج است اما این را بایست جزو طلبات قهری دانست؛ خب همه جا این وجود دارد؛ به عنوان پیش شرط نباید فرض کرد. باید راه بیفتند، باید همّت گماشته بشود. البتّه این یک امر فردی هم خیلی نیست؛ ممکن است پنجاه نفر بگویند «مسلم شد که باید بلند شویم برویم، بلند شوند بروند»؛ خب پنجاه نفر این کار را کرده‌اند، بعد متوقف خواهد شد؛ نه، باید یک حرکتی در

حوزهی علمیهی قم و به تبع آن در سایر حوزه‌ها بشود و راه بیفتند؛ اصلاً یک جریان‌ی بشود، مدیریت حوزهی علمیه و اکابر و اعیان حوزه، متشخصین حوزه، این کار را راه بیندازند. بعضی اول هم از خودهایشان شروع کنند. بعضی از بزرگان هم هستند که اگر در شهرهای دیگر بروند، خیلی وجودشان انفع خواهد بود تا قم؛ حتی در بزرگان هم چنین چیزی وجود دارد.

خب، یک نفری مثل مرحوم آیت‌الله میلانی رحمته‌الله علیه از کربلا که دم گوش نجف بود و مثل ایشان در نجف و در کربلا تعداد زیادی بودند، بلند شد آمد مشهد و یک حوزهی علمیهی بزرگی را به وجود آورد. این واقعیتی است. حقیقتاً از برکات الهی برای حوزهی مشهد، وجود مرحوم آیت‌الله میلانی بود؛ خب ایشان بلند شد آمد مشهد، [در حالی که] میتوانست تا آخر عمرش در کربلا بماند؛ خب یک عالمی بود در طّی چندین نفر مثل خودش؛ شاید بعضی‌ها مثلاً از جهات گوناگونی، حالا اگر علماً هم جلوتر نبودند اقلّاً از جهات دیگری جلوتر بودند؛ لکن ایشان آمد مشهد و مایهی برکت شد. حتی در حدّ شخصیت‌هایی مثل مرحوم آیت‌الله میلانی هم این حرف جاری است که از تراکم جلوگیری بشود؛ هجرت! هجرت به جاهایی که به آنها احتیاج است؛ به شهرها، به حوزه‌ها؛ به حوزه‌های بزرگ، به حوزه‌های کوچک. این هم یکی از مصادیق هجرت برای تبلیغ است. بعد به خارج از کشور؛ بعد به داخل دستگاه‌های دولتی، به داخل ادارات، به داخل کارخانجات، آنجاهایی که طلبی از آنها هست و تمایلی به وجود آنها هست. این هم هجرت که یکی از مصادیق هجرت ممکن است امروز این باشد.

«وَالْجِهَادِ»؛ جهاد، آن عرض عریضی است و آن عمل شامل و عام و نافع تمام نشدنی‌ای است که در انواع و اشکال مختلف تحقق پیدا میکند. ما در اوّل کتاب جهاد عرض کردیم که معیار جهاد، شمشیر نیست، میدان جنگ هم نیست؛ معیار جهاد همان چیزی است که امروز در تعارف زبان فعلی فارسی ما در [معنای] کلمه‌ی مبارزه وجود دارد که «فلانی آدم مبارزی است، فلانی آدم مبارزی نیست». نویسنده دو جور داریم: نویسنده‌ی مبارز در نویسندگی‌اش، نویسنده‌ی غیر مبارز؛ عالم مبارز، عالم غیر مبارز؛ دانشجوی مبارز، طلبه‌ی مبارز و غیر مبارز؛ جامعه‌ی مبارز و جامعه‌ی غیر مبارز؛ جهاد یعنی مبارزه. در مبارزه دو چیز حتماً لازم است: یکی اینکه در آن جد و جهدی باشد، تحرّکی باشد؛ انسان در رختخواب که نمیتواند مبارزه کند، در پستوی خانه که نمیتواند مبارزه کند. در مبارزه باید یک جد و جهدی وجود داشته باشد؛ اگرچه حالا در صُوری مبارزه‌ی با نفس هم یک میدانهایی دارد که حالا ما این مثالهایی که میزنیم، برای مبارزات اجتماعی و مانند اینها است. پس اوّل این است که در آن یک جد و جهد و تلاش و تحرّک و مانند اینها باشد. دوّم این است که در مقابلش یک دشمنی باشد. مبارزه در آنجایی که دشمن نیست معنا ندارد. پس جهاد متقوّم است بر این دو رکن: یکی اینکه در آن جد و جهد باشد؛ یکی اینکه در مقابل دشمن باشد. اگر کسی علیه دوست جد و جهد کند این جهاد نیست، این فتنه است، اخلال است. کسی جد و جهد کند، تلاش کند در مقابل دولت حق، در مقابل صلاح، در مقابل نظام حق، این فتنه است، این

جهاد نیست؛ این محاربه است. حالا این جد و جهدی که انجام میگیرد، به هر شکلی باشد؛ به شکل نوشتن باشد، به شکل گفتن باشد، به شکل کتاب باشد، به شکل شب‌نامه باشد، به شکل شایعه‌پراکنی باشد، به شکل نق زدن باشد، به شکل منفی‌بافی باشد - همه‌ی آشکال را دارد - همه‌ی اینها میشود فتنه‌گری، اغواگری؛ بعضی از آشکالش محاربه است؛ [اما] اگر همه‌ی اینها در مقابل دشمن خدا و دشمن علی لسان الله و لسان رسوله و اولیائِه علیهم‌السلام باشد، میشود جهاد فی سبیل الله؛ پیغمبر به این دعوت میکند. پس تنبلی و نشستن و بیکارگی و بی‌اهتمامی از امت پیغمبر خواسته نیست؛ جهاد دائم [ملاک است]. «وَالْجَمَاعَةُ»؛ و آخری: اجتماع؛ [با جماعت حرکت کردن].

«وَمَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَهُ جُثُوءٌ مِنْ جُثَى جَهَنَّمَ»؛ بعد فرمود: سنگی از سنگهای جهنم بر سر کسی که به جاهلیت دعوت کند. جاهلیت کی است؟ آنچه قبل از اسلام است. جاهلیت است؛ قبل از نظام اسلامی نظام جاهلیت است؛ غیر از نظام اسلامی، نظام جاهلیت است؛ سنگی از سنگهای جهنم بر سر او. [این از] زبان پیغمبر است؛ شوخی نیست!



### ❁ ارمغانهای الهی: صبر، رضا، پارسایی

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ جَاءَ جَبْرَائِيلُ ﷺ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُلْتُ وَمَا هِيَ؟ قَالَ الصَّبْرُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَمَا هُوَ؟ قَالَ الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَمَا هُوَ؟ قَالَ الزُّهْدُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ. قُلْتُ وَمَا هُوَ؟ قَالَ الْإِخْلَاصُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که جبرئیل به سوی ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! همانا خدای تبارک و تعالی مرا با ارمغانی که به هیچ کس پیش از تو نبخشیده، به سوی تو فرستاده. رسول خدا فرمود: گفتم آن ارمغان چیست؟ گفت: صبر و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: رضا و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: پارسایی و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: اخلاص و بهتر از آن.

بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰

این یک روایت نسبتاً مفصّلی است که ما چند جمله‌ای از این

روایت شریف را امروز میخوانیم، اگر شد، ان شاء الله فردا هم چند جمله‌ای [میخوانیم]، لکن بد نیست که آقایان خودتان مراجعه کنید؛ حدیث جامع و شیرینی است.

«جَاءَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَكَ»؛ جبرئیل به [محضر پیامبر آمد و به] پیغمبر عرض میکند که من هدیه‌ای از سوی خدای متعال برای تو آورده‌ام که خداوند این هدیه را به هیچ کس قبل از تو عطا نکرده است. بعد هم اخلاقیات را ذکر میکند که اینجا خُلُقَاتِیَ به هدایای الهی تعبیر شده است. حالا این هم که میگوید «خدای متعال قبل از تو به هیچ کس این هدیه را نداده است»، در حالی که خب صبر را خداوند به پیغمبران داده است، ظاهرش این است که مجموع این خُلُقَاتِیَ را که در این روایت ذکر میشود، همه را با هم خدای متعال قبل از پیغمبر به هیچ کس نداده است.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ وَ مَا هِيَ؟» [رسول خدا فرمود که گفتم:] آن هدیه‌ای که من دریافت میکنم چیست؟ «قَالَ الصَّبْرُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] این هدیه، ترکیبی است از صبر و چیزی بهتر از صبر. «قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟»؛ [گفتم:] این بهتر از صبر، که همراه با صبر به من اعطا میشود چیست؟ «قَالَ الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] این چیزی که بهتر از صبر است، عبارت است از رضا و چیزی بهتر از رضا؛ مجموع این دو بهتر از صبر است. «قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟»؛ [گفتم:] آن بهتر از رضا که به من اعطا شده است چیست؟ «قَالَ الرَّهْدُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] آن چیزی که بهتر از رضا است،

عبارت است از پارسایی و چیزی بهتر از پارسایی؛ مجموع اینها است که بهتر از رضا است. «قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟» [گفتم:] آن چیزی که بهتر از پارسایی است چیست؟ «قَالَ الْإِخْلَاصُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] آن عبارت است از اخلاص و چیزی بهتر از اخلاص؛ و تا آخر حدیث که دیگر حالا ادامه نمیدهیم. یعنی با یک تعبیر بسیار زیبایی حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ سر صحبت را باز میکند با نبی اکرم ﷺ و یکی یکی این عناصر اصلی خُلُقِ عَظِيمِ را به پیغمبر اکرم معرفی میکند و آنها را از طرف پروردگار به او هدیه میکند.<sup>۱</sup>



### ❁ ارمانهای الهی: یقین و توکل

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ جَاءَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُلْتُ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ... الْيَقِينُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ جَبْرَائِيلُ إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ ﷻ فَقُلْتُ وَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ ﷻ؟ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که جبرئیل به سوی ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! همانا خدای تبارک و تعالی مرا با ارمانی که به هیچ کس پیش از تو نبخشیده، به سوی تو فرستاده. رسول خدا فرمود: گفتم آن ارمان چیست؟ گفت... یقین و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: نردبان همه‌ی اینها توکل بر خدای متعال ﷻ است. گفتم: توکل بر خداوند ﷻ

چیست؟ گفت: دانستن اینکه مخلوقات نه میتوانند  
 ضرر برسانند و نه فایده؛ نه میتوانند ببخشند و نه  
 منع کنند؛ و ناامید شدن از مردم. هر گاه بنده چنین  
 باشد، برای کسی جز خدا عملی انجام نمیدهد و جز  
 خدا امیدوار به کسی نیست و از هیچ کسی هم جز او  
 نمیترسد و جز به خدا به هیچ کس طمع ندارد؛ این  
 همان توکل است.

بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰

یک چند فقره‌ای از این حدیث قبلاً خوانده شد که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 به حضرت رسول ﷺ میفرماید که خداوند هدیه‌ای برای تو فرستاده  
 است؛ و بعد که حضرت میفرماید «چیست؟»، او میگوید صبر و  
 چیزی بهتر از صبر. باز سؤال میفرماید که بهتر از صبر چیست؛  
 میفرماید: «الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ». همین‌طور [صفات دیگری را نام  
 برد]، تا اینکه او گفت: «الْيَقِينُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟»؛ یقین  
 و بهتر از آن. پیامبر میفرماید که گفتم: آن چیست؟ [«قَالَ جِبْرَائِيلُ  
 إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ ﷻ»؛ حالا کأنه جبرئیل از ترتیب  
 این صفات منصرف شد و به پیغمبر عرض کرد که نردبان همه‌ی  
 اینها توکل بر خدای متعال ﷻ است. «فَقُلْتُ وَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَى  
 اللَّهِ ﷻ؟ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا  
 يَمْنَعُ»؛ گفتم: توکل بر خداوند ﷻ چیست؟ گفت: دانستن اینکه  
 مخلوقات نه میتوانند ضرر برسانند و نه فایده؛ نه میتوانند ببخشند  
 و نه منع کنند؛ [این معنای توکل است. البته ضرر و نفع غیر

مستقل چرا، ضرر و نفع به اراده‌ی الهی که میرساند، اما مخلوق، مستقل در این معنا نیست؛ اگر خدا اراده کند، او ضرر میرساند یا نفع میرساند. پس خدا را باید دید تا او ضرر نرساند یا نفع برساند. در اینجا اراده‌ی الهی مؤثر است. «وَ اشْتَعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ»؛ به کار بردن یأس از خلق. حالا چون یأس یک صفت قلبی است، شاید اختیاری نیست؛ لذا فرموده است: «اشْتَعْمَالُ الْيَأْسِ»؛ یأس را به کار ببرد، به کار بزند. ولو حالا در قلبش هم یک بارقه‌ی امیدی هست از جهت احساسات بشری، [ولی] به آن اعتنائی نکند.

«فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»؛ هر گاه بنده چنین باشد، برای کسی جز خدا عملی انجام نمیدهد و جز خدا امیدوار به کسی نیست و از هیچ کسی هم جز او نمیترسد و جز به خدا به هیچ کس طمع ندارد؛ این معنای توکل است. آدرس این حدیث را قبلاً در آن روز عرض کردیم.<sup>۱</sup>



### ❁ عیبجوی خود میباش

عَنْ حَمْرَةَ بْنِ يَعْلَى يَزْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ دُونَ مَقَّتِ النَّاسِ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ  
فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر که بر خود بدبین باشد  
نه بر مردم و عیب خویشان بیند نه عیب دیگران،  
خداوند از وحشت روز قیامت آسوده خاطرش سازد.  
خصال، ج ۱، ص ۱۵

«مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ دُونَ مَقَّتِ النَّاسِ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛  
«مقت» به معنی دشمنی و بغض است. [پیامبر اکرم] میفرمایند:  
آن کسی که خود را - یعنی زشتی‌ها و بدی‌ها و صفات نکوهیده‌ای  
که در خود او هست - پیش از دشمنی مردم، دشمن بدارد، و قبل  
از آنکه به عیوب دیگران پردازد و از آنها عیب‌جویی کند و آنها  
را دشمن بدارد، به عیوب خود پردازد، خداوند او را از آن ترس و  
رعبی که در روز قیامت بر دلها حاکم است و از آن فزع و ترس  
عجیب و هول فراگیر و همه‌گیر - که در قرآن از آن تعبیر شده است  
به «فزع اکبر» - محفوظ خواهد داشت.

اساس لغزشهای انسان غفلت از خود است؛ حالا غفلت از خود ابعادی دارد؛ یکی از ابعاد آن همین است که انسان از عیوبی که در خودش هست، از لغزشهایی که از خود او سر میزند غافل بشود. خیلی چیزها هست که انسان از دیگران آنها را زشت می‌شمرد اما نوبت به خود انسان که میرسد، با چشم مسامحه به آنها نگاه میکند، آنها را آن قدر زشت نمی‌شمارد. این غفلت از خود و از عیوب خود موجب میشود که انسان چشمش را روی عیوب دیگران باز کند، هر چیزی را که در دیگری عیب است ببیند و بزرگ بشمرد و بر آن ترتیب اثر بدهد. ولی فایده‌ی اوّل کسی که قبل از اینکه به دیگران مشغول بشود به خود مشغول شد، این است که به فکر علاج خود می‌افتد، به فکر اصلاح خود می‌افتد، می‌فهمد که محتاج اصلاح است، میداند که باید به درمان خود پردازد.

شما در این دعای شریف مکارم‌الاخلاق دعا میکنید: «اللَّهُمَّ... وَاصْلِحْنِي بِكَرَمِكَ وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ»؛ میخواهید که خدا شما را اصلاح کند، یا در اوایل همان دعا [میخوانید]: «وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي»؛ از قدرت الهی کمک میخواهید برای اینکه آن چیزهایی را که در وجود ما، ماده‌ی فساد شده است و ما را فاسد کرده است اصلاح کند. پس اوّلین فایده‌اش این است که انسان به فکر علاج خود می‌افتد، و از خدا میخواهد و همت میکند تا خودش را اصلاح کند. و هیچ طیبی برای اصلاح دردهای درونی ما و عیوب اخلاقی ما بهتر از خود ما نیست که

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای بیستم

همت کنیم و آنها را اصلاح کنیم. فایده‌ی دوّمش هم این است که عیوب دیگران این قدر به نظر او منگر و مستنکر نمی‌آید؛ میبیند خب خودش هم مبتلا است، [پس] زبان به بدگویی دیگران باز نمیکند که گاهی هم انسان آنچه را درباره‌ی دیگران تصوّر میکند خلاف است؛ خیال میکند که آن اشخاص، آن عیب را دارند، یا آن عیب را به این زیادی دارند.<sup>۱</sup>



### ❁ آزمونهای سلامتی و آسایش

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ  
الْفَرَاغُ وَ الصِّحَّةُ.

رسول خدا ﷺ فرمود: بیشتر مردم در دو نعمت  
آزمایش شده‌اند؛ آسایش و تندرستی.

خصال، ج ۱، ص ۳۴، حدیث ۷

[رسول اکرم ﷺ فرمودند:] «نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»؛  
دو نعمت از نعمتهای پروردگار هست که بسیاری از مردم در مورد  
این دو نعمت، مورد فتنه - یعنی امتحان و ابتلاء - قرار میگیرند؛  
«الْفَرَاغُ وَ الصِّحَّةُ»؛ یکی فراغت است و یکی صحت و سلامت.  
مورد امتحان قرار گرفتنشان هم به این است که بسیاری از مردم  
این دو نعمت را دارا هستند [اما] قدر آن را نمیدانند. قدر فراغت  
را آن کسی میداند که آن را از دست بدهد؛ اینهایی که مشغولند،  
کارهای فراوان و اشتغالات فراوان آنها را احاطه میکند، بر سر و

روی آنها میریزد، قدر فراغت را میفهمند که در آن فراغت میشود  
انسان برای سعادت خود کارهایی را انجام بدهد.

صحت هم همین جور است؛ تا کسی مبتلای به ناسلامتی  
و بیماری نشود، قدر صحت را نمیداند. الان از سر تا پای  
شما هزاران نقطه وجود دارد که هر یک از آن نقاط اگر چنانچه  
خدای ناکرده دچار بیماری و عارضه و ناسلامتی بشود، شما را  
به مشکل بزرگ خواهد انداخت؛ گاهی یک انگشت انسان درد  
میگیرد، گاهی یک بخشی از یک رگ انسان مشکلی پیدا میکند،  
گاهی یک جهاز کوچکی از جهازات درونی وجود انسان اختلال  
پیدا میکند؛ همین یک چیز کوچک همه‌ی زندگی را تحت الشعاع  
قرار میدهد. وقتی که انسان دارای سلامتی است، اهمیت سلامت  
این نقطه‌ی کوچک را و هزاران نقطه‌ی نظیر آن را که در وجود او  
است درک نمیکند. براحتی نفس میکشید، براحتی غذا میخورید،  
براحتی حرف میزنید، براحتی می‌بینید، براحتی راه می‌روید، براحتی  
تخلیه‌ی مزاج میکنید؛ انسان خیال میکند که باید این جور باشد؛  
نه، هر کدام از اینها دچار اندک اختلالی بشود، زندگی را، آسایش  
را، گاهی سعادت انسان را تحت تأثیر قرار میدهد. پس مردم  
مفتونند در مورد فراغت که آن هم به قدر صحت اهمیت دارد. و  
در مورد صحت، مفتون بودن آنها و مبتلا بودن آنها و ممتحن بودن  
آنها به این است که قدرش را نمیدانند که خدا را شکر بکنند و  
از آن استفاده‌ی لازم را بکنند؛ این یک معنای مبتلا بودن مردم.  
یک وجه دیگر و معنای دیگر هم این است که بعضی از همین  
فراغت و از صحت سوءاستفاده میکنند؛ به قول شاعر:

انَّ السَّبَابَ وَ الْفِرَاقَ وَ الْجِدَّةَ  
مَفْسِدَةٌ لِلْمَرْءِ اَيُّ مَفْسِدَةٍ<sup>۱</sup>

جوانی و فراغت و پول داری - حالا اینجا در این شعر شاعر «جِدَّة» را هم، یعنی پول داری و مال دنیا را هم اضافه کرده - مفسده است؛ یعنی جای فساد و محلّ فساد، یا [اگر] مصدر میمی باشد، به عنوان مبالغه‌ی خود فساد است که بعضی از اینها سوءاستفاده میکنند؛ به جای اینکه در جهت کمال استفاده کنند، در جهت شهوات و در جهت فساد خود و دیگران استفاده میکنند؛ این هم یک ابتلاء است. [باید] توجّه به این نِعَم بزرگ الهی بوده باشد و این توجّه موجب بشود که اولاً انسان خدای متعال را به قلب و لسان شکر کند؛ ثانیاً شکر کند به عمل، به اینکه از این نعمتها، در راه تکامل نفّس خود و خدمت به مردم استفاده کند.<sup>۲</sup>

---

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۴۰ (منقول از دیوان ابوالعناهیة)

۲. ۱۳۸۱/۱۰/۱